

عنوان نمایشنامه: برّه ی بلا گرگ ناقلا

نویسنده: مهری طهماسبی دهکردی ۹۰/۱۲/۲۳

بچه های عزیزم، به شما پیشنهاد می کنم برای مراسم و جشن روز معلم یک نمایشنامه بازی کنید تا دوستان و معلم های خوب تان ببینند و لذت ببرند. من یک نمایشنامه دارم به اسم برّه ی بلا و گرگ ناقلا. آن را بخوانید و اگر خوشتان آمد آن را در مدرسه اجرا کنید. برای بازی در این نمایشنامه تن پوش یا ماسک این حیوانات گرگ، سگ، برّه را لازم دارید. ۴ بازیگر کافیست. یک نفر راوی داستان و ۳ نفر بعدی هم نقش بره، سگ و گرگ را بازی می کند.

صحنه چمنزار و باغی است که بره در آن مشغول بازی با یک توپ است.

راوی:

یکی بود یکی نبود

زیر گنبد کبود

یه بره ی کوچولو بود

شیطون و بازیگوش بود

زرنگ بود و با هوش بود

آواز می خوند همیشه

تو صحرا و تو بیشه

بره:

بع بع بع

به به چه روز خوبیه

هوا چقد عالیه!

بهاره و سبزه ها

دراومده تو صحرا

زمین چه زیبا شده

همه ی گلا واشده

به به به بهاره

این جا یه سبزه زاره

راوی:

بره ی خوب و باهوش

اون بره ی بازیگوش

بازی می کرد تو صحرا

میون اون سبزه ها

خبر نداشت که گرگه

همون گرگه بزرگه

یه گوشه در کمینه

می خواد اونو بگیره

گرگ: (وارد صحنه می شود بره پشتش به گرگ است و او را نمی بیند و با توپش بازی میکند. گرگ

آب دهانش را قورت می دهد و با خودش می گوید)

عجب لقمه ی چربی!

خوراک گرم و نرمی!

خیلی ناز و تمیزه

می دونم که لذیذه

حالا اونو گول میزنم

می برم و پوستش می کنم

بعداً کبابش می کنم

می خورمش با اشتها

(به خودش اشاره می کند و می گوید: صد آفرین گرگ بلا

آهسته آهسته به طرف بره می رود.

راوی:

وای بچه ها می بینید

گرگ بلا میخواد بره

بره رو گولش بزنه

اما باید اینو بگم
که بره خیلی باهوشه
با این که شیطان و بلاس
یه کمی هم بازیگوشه
(گرگ پاورچین پاورچین به بره نزدیک می شود و جلوی او می پرد و غافلگیرانه می گوید:)

سلام بره ی نازم
سلام غنچه ی بازم
سلام به روی ماهت
به اون چشم سیاهت
(بره از جا می پرد و با لکنت جواب می دهد:)

س س س سلام
گرگ با شیطننت:
چیه چرا زبونت می گیره؟
نکنه بهونه می گیره؟
بره با ترس و لرز:
نه زبونم خسته شده
گرگ قاه قاه می خندد:
واسه چی خسته شده؟
مرغ پر بسته شده؟
بره:

ازبس که تو سبزه ها
دویدم و دویدم
گرگ: دویدی و دویدی؟
اون وقت به چی رسیدی؟
بره:

به گرگ خوب و عاقل
حیوون خوب و کامل
راوی: آی بچه ها شنیدید

بره به گرگ چی میگه؟
میگه تو خوب و عاقلی
یه حیوون کاملی
حتماً یه نقشه ای داره
این تازه اول کاره
گرگ ژست مغرورانه ای می گیرد و می گوید:
معلومه که عاقلم
عاقلم و کاملم
بره:

من می دونم تو ماهی
تو اون گرگ سیاهی
که خیلی خوب و نازه
اما.....

(ساکت می شود)

گرگ :

که چی؟

بره با ترس و لرز:

دهانت خیلی بازه!

گرگ: (قاه قاه می خندد)

معلومه دیگه می خوام تو را شکار کنم

بردارم و فرار کنم

با تو غذا درست کنم

تا شکمم رو سیرکنم

بره:

باعث افتخاره

که من غذای گرگ بشم

غذای یک حیوون خوب

یعنی گرگ بزرگ بشم

فقط بذاربرات

یه کمی آواز بخونم

ترانه ی شاد و قشنگ

با عشوه و ناز بخونم

گرگ: واسه چی میخوای بخونی؟

بره:

یعنی تو نمیدونی؟

گرگ: نه نمیدونم

بره:

واسه این که تو یه گرگی

یه حیوون بزرگی

چشمای ریز داری

دندون تیز داری

من مخلص چشاتم

عاشق دندوناتم

می خوام خوراکت بشم

خودم هلاکت بشم

صدای خوبی دارم

همش دارم می خونم

می خوام برات بخونم

ترانه ی یادگاری

تا منو از یاد نبری

گرگ:

زود باش بخون تا بشنوم

گشمنه طاقت ندارم

بره: (دست هایش را دور دهانش می گیرد و با صدای بسیار بلندی بع بع می کند. سگ از پشت سر

گرگ و بره وارد صحنه می شود.)

سگ:

هاپ هاپ هاپ بره جون
 يه کم يواش تر بخون
 بعد می ایستد و به گرگ که پشت سر بره ایستاده حمله می کند و او را محکم می گیرد و می گوید:
 ای گرگ سیاه زشت و خونخوار
 تو اومده ای توی چمنزار؟
 فکر کردی که این جا شهر هرته؟
 بره کوچولو حواس پرتی؟
 گرگ:
 تو فکر می کنی که من بیکارم؟
 من کاری به این بره ندارم
 تو صحرا واسه خودم می گشتم
 آواز اینو از دور شنفتم
 گفتم که برم گوش بدم آواز
 بره کوچولو می خونه با ناز
 بره:
 ای آقا سگه قربون دستت
 قربون دوتا چشمای مستت
 من قربونتم خودم فداتم
 اومدی دادی منو نجاتم
 گرگ می خواست که پوستم بکنه
 کباب کنه منو بخوره
 من گولش زدم خوندم و خوندم
 تا صدامو زود به تو رسوندم
 گفتم تو میای میدی نجاتم
 من قربونتم خودم فداتم
 سگ گرگ را کشان کشان می برد و در همان حال می گوید:
 آفرین به تو خیلی زرنگی
 تو بره ی خوشگل و قشنگی

گرگ و سگ از صحنه خارج می شوند. بره به بازیش ادامه می دهد.

راوی:

خوب شد که بره

خیلی زرنگ بود

یه کمی شیطون

ناز و قشنگ بود

فکر کارانداخت

گرگُ فریب داد

خودشو نجات داد.

قصه ی ما به سر رسید

گرگ سیاه شکمو

به آرزوهایش نرسید.

پایان